

در مرگ لوئیس مک‌نیس:

... خورشید سرمازده
مرا وید که قدم زلان دور می شوم
«شرح حال»

آن نوشته‌ها که جوان بودیم، شعرهای مک‌نیس Louis MacNeice برایمان همان حال و هوای شعرهای الیت و آدن رانداشت. شاید به خاطر تعلق خاطر پنهان توانایی که به آن شعرها داشتیم. او همانطور که عکسش در دفتر «شعر جدید» مینمود يك «نگرنده‌ی شهری» بود. شعر او شعر زندگی روزانه ما بود. از و بترین‌ها، پاسپانهای راهنمایی، بستنی، سودا، چمن‌زن‌ها - و همان آگاهی ناآرامی که نوجوانان ندارند را می‌زند سخن می‌گفت. بگویم که او حالات «احساساتی» عجب آمیز و آراسته‌ای از برگر بزان و ته‌سیگارهای ماتیک‌ی عرضه می‌کرد. او می‌توانست از «این چیزهای ابلهانه» بنویسد. ما از سیاست‌گزار بودیم که جایی در شعر برای این چیزها پیدا کرد...
... حالا به سن و سالی رسیده‌ایم. خیلی از آن چیزها فراموش شده، بعضی‌شان عمر بیشتری داشته‌اند بخاطر همین غبن مالال آورست که شعرهای اخیر مک‌نیس گاهی منفجر میشوند... او آگاهی‌اش را نسبت به مصائب انسانی افزود، همانگونه که آسمان تیره سیاسی او آخر سالهای ۴۱-۱۹۴۰ را در «گزارشنامه‌ی پاییز» نمود. در آخرین مجموعه شعرش «مشعل مشتعل» شرایط انسانی با اضطراب تمام بیان شده است، و اگرچه باوقر و سنگینی بسیار، لطف سخنش در اینست که می‌گوید کارها را بر اتر خواهد شد...

کریستوفر ریکس Christopher Rix «مشعل مشتعل» - آخرین کتاب شعر مک‌نیس را که چند روزی پیش از مرگ شاعر در لندن منتشر شده بود - مرگ‌نامه‌ی مک‌نیس خوانده است: «بیشتر شعرهای «مشعل مشتعل» نشانه‌هایی صریحند بر اینکه مک‌نیس در این ماه مرد، وجود او بر این کتاب سایه افکنده است... بیشتر کتاب چنان از مرگ سخن می‌گوید که...»

بسردی در مانگامی کرد

و چشم‌هایش مرده بود و دست‌هایش بر یارو

از سکه‌ها سیاهی می‌زدور گهای داریش

ساق‌هایش را پوشانده بود و بسردی به ما گفت

اگر می‌خواهید بمیرید باید کفاره‌اش را بدهید.

لوئیس مک‌نیس ۱۲ سپتامبر ۱۹۰۷ در بلفاست Belfast بدنیآ آمد. پسر اسقف
 یرتستان جناب جان اف. مک‌نیس، اهل کنه‌مارا Kenemara، مادرش هم اهل همین جا
 بود. «درختها که سبز بودند» به مدرسه دولتی شهر مالبورو Marlborough میرفت. و بعد
 کالج «مرتون» Merton، در آکسفورد متخصص در کلاسیک‌ها شد، کارش هم همین بود:
 از ۱۹۳۰ تا ۳۵ در دانشکده‌ی «بیرمنگام» در موضوع «کلاسیک‌ها» سخنرانی می‌کرد
 و بعد به کالج «بدفورد» رفت، و تا ۱۹۴۰ برای زنها از «یونان» خطابه ترتیب می‌داد. در
 همین سالها (۱۹۳۶) بود که ترجمه‌ی آگاممنون اشیل از و نشر شد. از ۱۹۴۱ مک‌نیس
 به B.B.C. رفت و آنجا داستانها، گزارشها و نمایشنامه‌های رادیویی می‌نوشت،
 مجموعه‌ی نمایشنامه‌های رادیویی او در سال ۱۹۴۷ نشر شد، مشهورترین این نمایشنامه‌ها
 «برج تاریک» است. ۱۹۵۰ در آتن مدیریک مؤسسه‌ی انگلیسی بود. در ژانویه
 ۱۹۵۸ به آمریکا سفری کرد و آنجا سخنرانیهایی کرد و شعرهایش را برای آدم‌های اهل
 آن دیار خواند. از او دو کتاب معتبر در نقد هست «شعر جدید» و «شعر و ب. بیتز»
 که اولی همان سخنرانیها و مقاله‌های او است در دفاع از شعرش، و تکه‌ای ازین «رساله»‌ها
 را به روایت ابراهیم مک‌لا می‌خوانید. با دوست نزدیکش آدن Auden سفری به ایس‌لند
 کردند و «نامه‌هایی از ایس‌لند» (۱۹۳۷) سیاحتنامه‌ایست به‌شروطنم - از آدن و
 مک‌نیس. در ترجمه دوائر قابل ذکر دارد.*

نخستین مجموعه شعرش - آتش‌بازبهای خیره‌کننده - عنوانی که حس بیدوامی
 و گذرایی را القا می‌کند، در سال ۱۹۲۹ نشر شد، و با آنکه شعرها نارس بود، طنین
 زنده‌ی شعر، ادراک توانا و بهره‌ی بصری او در این مدرکات، رنگها و بینش مستقل و
 یگانه از نظر گاهی خاص، بیان مشخص و مشخص او را از همه شاعران آن عهد نشان می‌داد
 حتی در آن «گروه آکسفورد» (که بیشتر ناقدان می‌گوشند، حدودی برایش سازند و
 آدن و دی‌لویس و مک‌نیس را در آن حدود بیاوردند) جای مک‌نیس جداست.

و این عیب نقد در همه سرزمینهاست. از جمله انگلیس - که ناقدان مبالغه‌گرانه،
 و حتی ابلهانه و با اصرار تمام می‌گوشند دو شنبه بازار «مکتب» - «تفوز» یا سیاست
 بازار علم کنند. مک‌نیس را صرفاً بخاطر دیدن زندگی روز؛ با آدن مقایسه نباید کرد -
 حتی بخاطر مسائل جنگ، در این زمینه‌ها - در همین سیاست بازارها که می‌گویند -
 آدن بیشتر تغییر جهت داد تا مک‌نیس، آدن شاعر این دنیاها بود و شعرش زبان سیاست،

ه ترجمه منظوم فاوست موله و آگاممنون اشیل او را بسیار ذکر کرده‌اند.

دیگر گوئیها و زبان «مقاله» ای روز بود - در عهدی که با انجمن طوطی آغاز شد و اوج عاطفیش جنگ های داخلی اسپانیا بود و به جنگ با فاشیسم ختم شد.

از مک نیس پرسیده بودند در «حزبی با مرامی سیاسی، و بیاسی - اقتصادی جایی دارد؟» جوابش این بود که «نه، در لحظات دشوارتر آرزو داشتم که می توانستم» (شعر جدید، اکتبر ۱۹۳۸) در مقاله شخصی، مک نیس از شعر، مرادش شعر غیر مجرد، شعریست که بهره ای نقد است و بهره ای مشغولیات - شعری برای عوام الناس که مساله ای را عنوان کند. نه اینکه «آدم» را مجرد از زندگی ببیند و بنماید - اما مانند بعض معاصرانش گستاخی نصیحت گوئی و وصیت سازی نداشت و راه حل نشان نمیداد.

شعر مک نیس عکس العملی است نسبت به شعر خواص، شعر - ظریفه سالهای ۲۰ - ۱۹۲۹ جوینس والیت. مک نیس این شعرها را «لوکس» می خواند، شعر دور و دور دست: «بیاد آوردن چیزهایی که دیگران آرزو کرده اند...»

این «نوع» شعر را مک نیس در مقاله ها و گزاره هایش رد می کند - می گوید که او و دوستانش بهتر می بینند که از آرزوهای خودشان بنویسند، و در کارهاشان تضاد های اخلاقی را وارد کنند - در مقاله ای می نویسد که متوجه شده است «انگشتهای کوتاه گوشه داری که پیرانگیم داشته اند» از «درون» دیده شده اند، و اشاره اش به شعر والیت بود.

مک نیس را شاعر خود ساخته می دانند - از همان آغاز کار فضای شعری او شناخته بود، شعری منفرد و متفرد، شعرهایی که ریتم گفتاری و ضرب عادی با اهمی مخالفشان ترکیب شده است (اشعار - ۱۹۳۶) و زیباییهای شهرهای بیرمنگام و بلفاست را نشان می دهد و بی ریشگی و آوارگی مردی را که در محله های زشت ساز و کهنه زندگی میکند - و از زیباییهای درودامنها شهرها. و گاهی وزن شعر او ساده، و مثل شعر هائیت که برای کودکان می سرایند. از نخستین مجموعه شعر او که وزن در آن گسترده بود، مک نیس کمال یافت. کیفیت مستقل شعر مک نیس را پیتر وستلند Peter Westland آن میداند که شعر مک نیس نسبت به «همراهانش» زمینه ی کلاسیک بیشتری دارد (دروزن) و صاحب چشم اندازهای رمانتیک است در (دیدن). وزن را در شعر مک نیس همیشه «درخشان و شادمانه» دیده اند.

آخرین دفتر شعر او «مشعل مشتعل» گفته گوها را انگیخت - کریستوفر ریگس - متمرکز شعرهای این دفتر شده است که حال دیگر شعرهای مک نیس را ندارند، مک نیس از آن بیان مستقیم به بیان پیچیده و نا مستقیم زده است.

شعرهای غنایی، و دیگر شعرهای مك نيس که در دفترهای نخستین «شعر جدید» آمد، از پنجره شفاف اتوبیوگرافیکی به هردوسوی - به خویش و به انسان در طبیعت می‌نگرد. کیفیت ممتاز این شعرها، شفافیت، خوشاهنگی و گزینشی است که با حسی آگانه از سبك، و دیدی طبیمی، نظارت و بررسی میشود. و نیز توجه موکد در بیان‌های «خیالاتی»، در شعرهای اولیش محسوس است.

کلام مك نيس کلامی ست که می‌بیند، حس می‌کند می‌داند. نه زبان ممتاز شهرست و نه روستا، نه صنعت ست نه طبیعت. اگر او ایماز «نو» شهری می‌آورد. به طریق البت نمی‌رود که بیان مصیبت و نفرت و هراس باشد. اگر ایماز روستایی بکامی برد. شاید به خاطر نمودن گریزی باشد. و «ایماز» او پذیرنده است نه يك چیز خاص یا مجرد :

واکنون کبوتر وحشی در کار انکار

ارزشهای شهرست

و ماشین‌ها که از تپه تند گذشته‌اند

به فرازمی‌روند و به نشیب می‌شوند

و ترن در کار نالیدنست، و من در عجبم که

روزنامه‌های صبح چه خواهند نوشت

و زود می‌روم که بخوابم؛ زیرا که صبح

باماست؛ امروز، امروزست.

طبیعت را نگاه می‌کند، و با اینهمه از آن «صنعتی» می‌سازد. گزارشنامه پائیز (در ۱۹۳۸ نوشته شد و ۱۹۳۹ جداگانه درآمد) از بهترین شعرهای مك نيس است، شعرست بلند، با همان کیفیت شهری بودن، حساسیت، شادبگری و سرحاح و آسانی. با پایان بندیهایی ظریف، و تازگیهای معانی و بیانی، با وزنی عامیانه (و با اینهمه خاص و فردی) و بدون تعقید. و این بهره‌کوته‌هست از آن شعر که سرحاح و تازگی و برداشت مستقیم و شادبگرانه او را از حیات می‌نماید :

آن قدوسی که سال گفت

«سپاس ترا، خداوندا، بدخاطر برادرمان خورشید»

که پیوسته می‌سازد و می‌سوزاند

و دایره‌ی وجودش را پایانی نیست .

در این اتاق کوکبها و داوودبها

آتش، چون شرابی جگر سوزست

ددی کوچکست، که به آرزوهایش دامن می‌زند

سوخت رامی سوزاند - خود می سوزد
 وشمله‌ها شکیل‌ترین شکل‌ها هستند، و ناپایدارترین شان.
 آه، آتش، گشاده دست‌من
 آیا می‌توانم چون تو گشاده دستی کنم. چون تو هم ناآرام باشم
 و هم بخشنده، سکوت را بسوزانم
 و آوای جهان و جنبان شوم، ظلمت را به سخره گیرم
 از اخگری روشن بسوی جلال یران شوم
 و جهان را طهر کنم و گرمی بخشم.

شرح حال

در کود کیم درختها سبز بود
 و برای تماشا فراوان درخت
 زود بازگرد، یا هرگز میا

پدرم دیوارها را عایق صدا ساخت
 یا التوش راء و خنی می پوشید
 زود بازگرد، یا هرگز میا

مادرم پیراهنی زرد رنگ تن می کرد،
 آرام، آرام، به آرامی
 زود بازگرد، یا هرگز میا

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پنجساله که بودم خوابهای سیاه سر و قدم آمدند
 بعد از آن دیگر هیچ چیز مثل پیش نبود
 زود بازگرد، یا هرگز میا

تاریکی با مرده حرف میزد؛ چراغ کنار تختم تاریک بود
 هیچکس، هیچکس آنجا نبود
 زود بازگرد، یا هرگز میا

وقتی وحشت خاموشم نعره زد
 هیچکس، هیچکس پاسخی نداد
 زود بازگرد، یا هرگز میا

بلند شدم خورشید سرمازده
 مرادید که قدم‌زنان دور می‌شوم.